

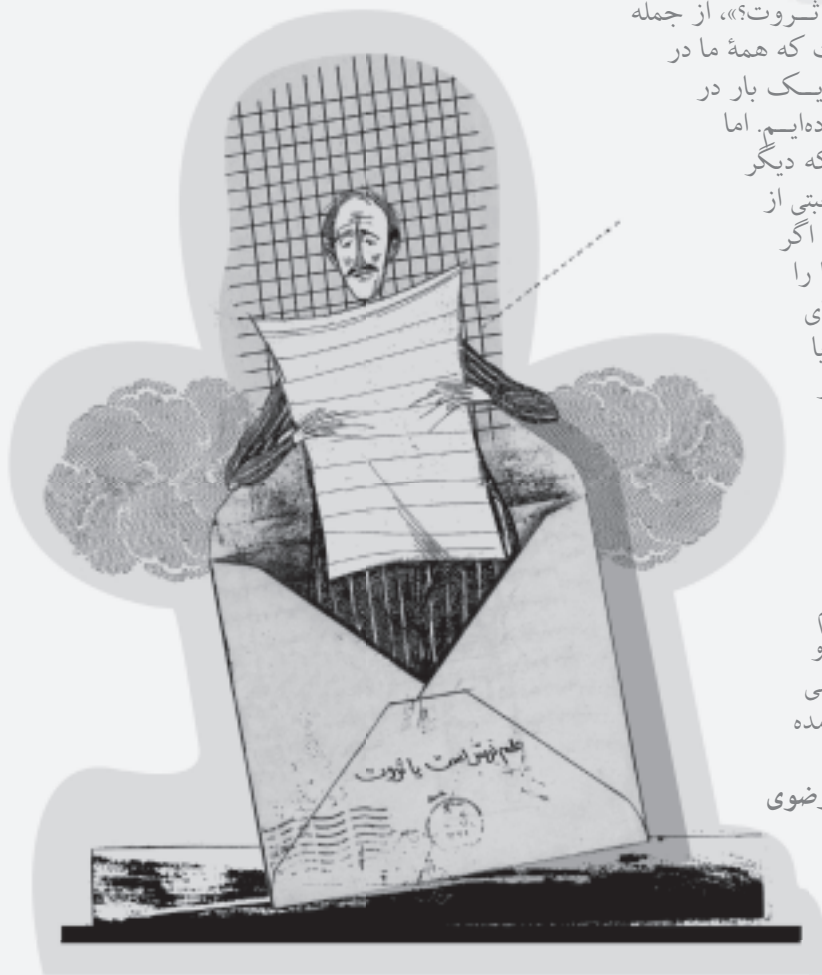
باز هم  
همان  
موضوع  
انشای  
همیشگی،  
اما این بار  
از منظری  
دیگر

# علم بهتر است یا ثروت!

اشاره

«علم بهتر است یا ثروت؟»، از جمله موضوعات انشایی است که همه ما در دوران تحصیلمان لااقل یک بار در باب آن قلم فرسایی کرده‌ایم. اما آیا در وضعیت فعلی که دیگر دانش‌آموز نیستیم و صحبتی از نمره و امتحان نیست، اگر بخواهیم دوباره این انشا را بنویسیم، باز هم حرف‌های آن زمان را می‌نویسیم یا حرف‌هایمان رنگ و بویی دیگر دارند؟ آن چه در ادامه می‌آید، نگاه دوباره‌ای است به این موضوع که متأثر از حال و هوای زمانه‌ای است که در آن به سر می‌بریم و در قالب نامه‌های رد و بدل شده بین دو هم‌کلاسی قدیمی به نگارش در آمده است.

سیدحسین رضوی



## نامه اول

دوست در یاد مانده‌ام امیرعلی

اگر به گنجینه خاطرات سال‌های دورت رجوع کنی، مرا به یاد خواهی آورد. من عماد هستم؛ دوست و هم‌کلاسی تو در دبستان معرفت. از جدایی مان سال‌ها می‌گذرد. بعد از این که من و خانواده‌ام از آن محله رفتیم و مدرسه‌ام نیز تغییر کرد، از تو و دیگر

بچه‌های محل بی‌خبر ماندم.

بعدها نیز آن قدر درگیر کار و زندگی شدم که دیگر نتوانستم سری به آن جا بزنم. آرزویم این بود که برای یک بار دیگر هم که شده، به آن جا بیایم و خاطرات گذشته‌ام را زنده کنم. ولی افسوس که این فرصت پیش نیامد و من در حسرت دیدار با گذشته و کودکی‌ام ماندم. حالا هم که می‌بینی نامه غیر منتظره‌ای



## سیدلا محبویه سدیدی

دبیر عربی، معلم نمونه  
کشوری، پژوهشگر اهل قلم.  
کرج

دارای مدرک کارشناسی ادبیات عرب از دانشگاه شهید چمران اهواز و کارشناسی ارشد علوم قرآنی و حدیث، با رتبه اول، از دانشکده اصول دین علامه عسکری در تهران است. اکنون در مدارس کرج به تدریس اشتغال دارد. در کارنامه قلمی و پژوهشی خانم سدیدی، ۸ کتاب، ۱۰ مقاله و کسب ۹ رتبه، طی سال‌های خدمت درج است. اسامی چند اثر ایشان را می‌آوریم: کتاب‌های جامع العربی، تاریخچه قرآن و پنجاهی آسمانی، ترجمه میادای العربیه (۳ جلد)، نامه‌های سیاسی و اجتماعی امام علی(ع)، درخواست‌های عارفانه امام سجاده. هم چنین مقاله‌های زندگی‌نامه متنی شاعر عرب، امام علی(ع) از دیدگاه مفسران اهل سنت، و امام خمینی تجسم ارزش‌ها.



### نصر الله صالحی (۱۳۴۳)

مدرس تربیت معلم، پژوهشگر  
نمونه تاریخ، تهران

نصر الله صالحی در کرج متولد شده است. دوره کارشناسی و سپس کارشناسی ارشد رشته تاریخ را در دانشگاه شهید بهشتی تهران دکتری این رشته را در دانشگاه تهران گذرانده است. دکتر صالحی در حال حاضر در مرکز تربیت معلم شهری تدریس می کند. هم چنین مسئولیت بخش تاریخ عثمانی را در دانش نامه جهانی اسلام، زیر نظر دکتر غلامعلی حداد عادل، به عهده دارد. او که در سال ۱۳۸۹ از سوی وزارت آموزش و پرورش، پژوهشگر نمونه شناخته شده، تا کنون آثار ارزشمندی را در رشته تاریخ پدید آورده است که از جمله عبارت است از: راهکارهای آموزش درس تاریخ (نشر شورا)، ترجمه تاریخ عثمان پاشا (طهوری)، گنجینه خوف، یادداشت های سید حسن مدرس در تبعید (طهوری).

برایت نوشته ام و یادی از تو کرده ام، برای این است که چند وقت پیش از این، جمال حدادی، دوست مشترک دوره دبستانمان را اتفاقی در دفتر مدرسه محل کارم دیدم. از دیدن هم، بعد از آن همه سال، کلی خوش حال شدیم و خاطرات دوران با هم بودنمان را مرور کردیم؛ از بازی روزگار و جدایی و پخش و پلا شدن بچه محل هاصحبت کردیم.

تا یادم نرفته بگویم که من هم برای خودم کسی شده ام و بعد از کلی جان کندن و سختی، توانستم در دانش سرای تربیت معلم قبول شوم و الان معلم یکی از مدرسه های پایین شهرم. از شانسی روزگار، در همان مدرسه ای مشغول کارم که پسر جمال شاگرد آن جاست. روزی که جمال را دیدم، آمده بود تا احوال درس پسرش را بپرسد و این اتفاق باعث شد ما یکدیگر را پیدا کنیم. از دیدن جمال بعد از آن همه سال یکه خوردم. با هم در باره آن قدیم ها حرف زدیم. از جمال، سراغت را گرفتم و جوایب احوالت شدم. جمال می خواست چیزی را از من پنهان کند، اما آخر به حرف آمد و گفت که تو در زندان هستی و گرفتار شده ای. اما دلیلش را به من نگفت. باورم نمی شد که تو آن جا باشی. راستش را بخواهی، سفارش او بود که این نامه را برایت نوشتم. او از من خواست یا به دیدنت بیایم یا لااقل نامه ای برایت بنویسم.

الان هم خیلی مشتاق دیدنت هستم، اما گرفتار کار و مدرسه ام. ان شاء الله فرصتی فراهم بشود تا بتوانم به دیدنت بیایم. ولی برابم خیلی مهم است قبل از این که سری به تو بزنم، بدانم که چرا به زندان افتاده ای. تو که آن جا جایبت نیست. چرا خودت را اسیر آن چهار دیواری کردی. چرا! چرا!؟

### به امید دیدار عماد

### نامه دوم

### آقا عماد یا بهتر بگویم آقا معلم سلام!!

سلامت را نمی خواهند پاسخ گفت، سرها در گریبان است کسی سر بر نیارد کرد پاسخ گفتن و دیدار یاران را و گر دست محبت سوی کس یازی به اکره آورد دست از بغل بیرون که سر ما سخت سوزان است

بی وفا! تو هم تو این وضعیت فرصت گیر آوردی، برام ادای آقا معلم ها را در می آری. سبب جیمم می کنی، اصول دین ازم می پرسی، دفتر نمره ات را به رُخم می کنی.

افتادن به زندون که چرا نداره؟ افتادم که افتادم!!

آقا معلم! این احوال پرسیدن های تو منو یاد انشای همیشگی دوره مدرسمون می ندازه که می گفتن بگین «علم بهتره یا ثروت». نمی دونم تو هم سر کلاس ات این موضوع رو برای شاگرد ات می گی یا نه؟!

ولی اگه یادت باشه، وقتی این انشا رو می نوشتیم، همه مون بدون استثنا یک چیزو می نوشتیم و جالب این که همه مون با این عبارت شروع می کردیم که «البته بر همه ما واضح و مبرهن است که علم از ثروت بهتر است...» و جالب تر این که همگی برای این که نمره بیشتری بگیریم، هر چه بیشتر از منزلت علم داد سخن می دادیم و فحش و نفرین نثار ثروت می کردیم. ولی خدا و کیلی، آرزوی همه ماها داشتن به دو چرخه، به جفت کفش فوتبال و لباس های بدون وصله بود و اگه نبود نمره سیزده و چهارده انشا،

شاید همگی متفق القول می نوشتیم: «ثروت بهتر است از علم». چون اگه ثروت داشتیم، علاوه بر رسیدن به همه آرزو هامون، می تونستیم در بهترین مدرسه درس بخونیم، با ماشین شخصی رفت و آمد کنیم و معلم خصوصی بگیریم.

به خودم می گم، کاش یه بار قید انشا رو می زدم و دست از اون دروغ پردازی های شاعرانه برمی داشتم و حرف دلم رو می نوشتم؛ حرف دل خیلی از بچه محل ها رو. حرف دل ابراهیم خلیفه را که زنگ های تفریح قایمکی از مدرسه می زد بیرون و از نونوایی باباش که کنار مدرسه بود، نون تافتون می آورد و همه می ریختیم سرش و تو هوا نوناشو می قاپیدیم. حرف دل خدا بیامرز عادل هاشمی، که تو اون سال ها کلیه هاشو از دست داده بود و مادرش همیشه در مدرسه منتظر بود که عادل رو ببره دیالیز و آخر الامر که نتونستند پولی دست و پا کنند و براش کلیه ای بخرن، عادل رفت به دیار باقی. حرف دل جلیل کبابی رو که چه طور می رفت می ایستاد کنار منقل مغازه کبابی سر چهارراه که دود کباب بهش بخوره، وقتی هم که می اومد به کلاس، بوی کباب همه جا رو می گرفت. حتی کیف و کتابش هم بوی کباب می داد. جلیل وانمود می کرد که هر روز کباب می خوره. همیشه بچه های بهش می گفتن خوش به حالت جلیل. تا این که بالاخره یه روز دستش رو شد. جلیل عاشق کباب کوبیده بود، ولی هیچ وقت، لااقل تا موقعی که دوران دبستان را می گذروند و با ما هم کلاس بود، برای یه بار هم که شده، طعم کباب کوبیده رو نچشیده بود.

حرف دل خودم که برای یه لقمه نون و یک تکه جامی بایست شبا تا صبح تو خونه اون خر پول، مثل سنگ کشیک بدم و از مال و اموالش مواظبت کنم. صبح هم که می شد، خستگی و خوابم رو بیارم تو کلاس. اصلا حرف دل خود تو. مگه همیشه توی کیفیت ترازوی وزن کنشی نبود که سر میدون بازار چه با اون پول در می آوردی و زندگی خودت و ننه ات را می چرخوندی. مگه غیر از این بود؟ همه مون تو چنین وضعی بودیم.

در تعجبم که چرا با این اوضاع و احوالی که درگیرش بودیم، تو کلاس انشای یکی مون بلند نمی شد تا صاف و پوست کنده، همه چیزو بریزه رو دایره و واقعیت رو بگه؟

بگذریم که یادآوری اون خاطرات و اون روزها روح و دلمون رو آزار می ده. تازه خدا به بچه هامون رحم بکنه که وضعیتشون دست کمی از ما نداره. شاید بدتر هم باشه.

حالا به پاس محرومیت های ابراهیم خلیفه، عادل هاشمی، جلیل کبابی، خودم، تو و برویچه های دیگه، از این فرصت تاریخی استفاده می کنم و با شهادت هر چه تمام تر می گم: «ثروت بهتر است از علم»، هر چند نمره انشام صفر بشه.

آقا معلم حالا جوابتو گرفتی. فهمیدی که چرا افتادم زندون. به هر حال از نامه ای که برام نوشتی و یادی که ازم کردی، یه دنیا ممنونم و خوش حالم که تو نستیم با این نامه چیزی رو که تو دلم عقده شده بود، برای دوستی چون تو باز گو کنم و دلمو خالی کنم.

خدا پشت و پناحت باشه. وقت کردی سری هم به من بزن. منتظرتم

امیر علی  
زندانبند مجرمان مالی